نوجوانی‌های عشق

نیره‌سادات هاشمی

نام کتاب: یک نفر رد شد از کنار دلم
نویسنده: اسدالله شعبانی
تصویرگر: پرستو احدی
ناشر: توکا
نوبت چاپ: نخست. ۱۳۸۸
شمارگان: ۲هزار نسخه
شمار صفحه‌ها: ۵۶ صفحه
قیمت: ۱۵۰۰ تومان

«یک نفر رد شد از کنار دلم» عنوان مجموعه‌ی جدید اسدالله شعبانی است. او در این کتاب سی اثر برای مخاطب نوجوان در قالب‌های متفاوت کلاسیک و نو ارائه کرده است. در میان آثاری که از این شاعر به چاپ رسیده است، این مجموعه رویکردی تازه دارد. شعبانی آثار زیادی برای کودکان منتشر کرده است؛ ولی این اثر از معدود آثار اوست که برای نوجوانان به چاپ رسیده است. شعرهای این مجموعه- همه- در موضوعی خاص ارائه شده‌اند. موضوعی که بسیار برای این گروه سنی جالب توجه است، ولی به دلایل متعدد پدیدآورندگان آثار کودک و نوجوان مجال طرح آن را پیدا نکرده‌اند. «یک نفر رد شد از کنار دلم» عاشقانه‌های شعبانی است. او سعی دارد با زبانی ساده و اندیشه‌ای محجوب مخاطب نوجوانش را شریک تجربه‌های عاشقانه کند.

با این‌که دنیای کودکان و نوجوانان سرشار از عشق‌های بی‌تکلف است؛ اما خالقان آثار این گروه سنی- شاید به دلیل حس شرمی که از بیان احساسات درونی در عرف جامعه‌ی ما وجود دارد- از طرح چنین آثاری سر باز زده‌اند.

به نظر می‌رسد شعبانی اولین پدیدآورنده‌ی مجموعه‌ی مستقلی با موضوع عشق برای نوجوانان باشد.

آثار این کتاب را می‌توان به دو گروه مثبت و منفی تقسیم کرد:

الف) آثار موفق کتاب، که پاسخ‌گوی بسیای از خلأها و ناگفته‌های عاطفی برای این گروه سنی است.

ب) آثار نامتناسب، که با دیدگاه‌ها و باید و نبایدهای عرفی فرهنگ ما سازگاری ندارد، و یا گونه‌ای نتیجه‌گیری و دیدگاه‌های یأس‌آلود بزرگسالان را ترویج می‌کند و یا ضعف ساختاری دارد.

الف) آثار موفق و متناسب با گروه سنی نوجوان:

- **شعر نیمایی «عشق ما»**، صفحه‌ی ۸:

اثری ساده، صمیمی و قابل درک برای این گروه سنی است. شاعر در این نیمایی تعریضی به فضای پیرامونش دارد. او این گلایه را، ضمن بیان احساسش که متناسب با حال و هوای این گروه سنی است، در کمال تشخیص و

احترام بیان می‌کند:

«دوستت دارم ولی
از تو پنهان می‌کنم
من نمی‌دانم چرا
این چنین خود را پریشان می‌کنم
من نمی‌دانم چرا
با تو از احساس گفتن مشکل است
گرچه می‌گویند مردم از قدیم
عاشقی کار دل است
کاش می‌شد عشق ما
بیمی از احساس آزادی نداشت
و....»

- «پله‌های دریا»:

چهارپاره‌ای در صفحه‌ی ۱۸ کتاب است. در این اثر شاعر در مرور خاطره‌ای شیرین و عاشقانه که امکان دارد تجربه‌ی بسیاری از نوجوانان باشد، به آن‌ها اطمینان می‌دهد که بسیاری از نوجوانان هم‌سن و سال‌شان در تجربه‌ی این احساسات پاک و سالم با آن‌ها شباهت دارند.

«می‌آمدیم و قایق
لبریز خنده می‌شد
با موج‌های دریا
دل‌ها پرنده می‌شد...»

یادآوری این نکته که عشق و وجود آن دلیل ادامه و «شور زندگی» است، از دیگر مفاهیم مثبتی است که در این چهارپاره می‌خوانیم:

«... من بودم و تو بودی
با هم بیگانه بودیم
آغوش زندگی را
با عشق می‌گشودیم...»

- «گلی چیدم برای تو» در صفحه‌ی ۲۲:

یکی دیگر از چهارپاره‌های خواندنی و موفق این اثر، از نظر محتوا است.

چنان‌که در بند دوم آن می‌خوانیم:

«... دویدم در زدم، گفتم:
منم در پشت در، واکن
برایت یک گل آوردم
بیا خود را تماشا کن...»

مضمون تمام آثار این مجموعه راجع به عشق بین دو جنس مخالف نیست. در این مجموعه مظاهر دیگری هم از عشق هست. مثل عشق عرفانی (شعر سیمرغ- ص ۱۴) یا عشق به طبیعت مثل شعرهای: «شبنم و دریا- ص ۲۴»، «لاله‌های واژگون- ص ۲۶» و «غرور کوه- ص ۳۸». به‌طور مثال نیمایی لایه‌های واژگون بیان‌کننده دلبستگی شاعر به کوه دنا است. شاعر در این اثر با استفاده از تشبیه‌های بسیار ساده به توصیف «کوه دنا» می‌پردازد.

ضمناً به دلبستگی‌های خود نیز اشاره می‌کند:

«... هر گل آرزویی
سر زده از گوشه‌ی پیراهنت
این **دل من** که گویی
لاله‌ی واژگونی‌ست، تا ابد آویخته بر دامنت»

مواردی از این دست بیانگر وسعت نظر شاعر، و نفی دیدگاه تک‌بعدی در مضمون عشق است.

شاعر برای طرح برخی عاشقانه‌هایش از نمادها و یا الگوهای ملی و بومی استفاده می‌کند. در شعر «روز عشق- ص ۳۰» به تبیین یک رسم کهن می‌پردازد. برای این‌که به مخاطبش بیاموزد که در مقابل روز «ولنتاین[1]»، روز عشاق اروپائیان، ما هم چنین روز و سنتی داریم و به آن سپندگان می‌گویند.

«امروز که روز عاشقان است
هنگام دل و سپندگان است»

شاعر تلاش می‌کند فرهنگی بومی را نهادینه کند. یا همان‌طور که قبلاً گفته شد، عاشقانه‌هایی برای طبیعت دارد. او در غالب این آثار، دلبستگی بی‌حساب خود را به زادگاه و وطنش بیان می‌کند. مثل: «من پر از ساز سیمینه رودم/ سال‌های عاشقی را سرودم»[2]

البته در تمام این موارد- شاید به دلیل سطح آگاهی‌ای که برای مخاطب خود فرض می‌کند، از توضیح دادن درباره‌ی آن‌ها و یا آوردن پاورقی برای‌شان صرف‌نظر کرده است.

مواردی مثل: «سیمینه رود، الوند، دنا و...» معروف‌اند؛ اما آیا مخاطب می‌داند «دالاهو» یکی از کوه‌های ایلام است؟ منظور از «پری چشمه‌های دالاهو»[3] یا «اوراشیما» چیست؟! یا چرا چهارپاره‌ی صفحه‌ی ۴۱ «اندوه اوراشیما» نام گرفته است؟ چه ارتباطی بین «اورشیما» و این اثر برقرار

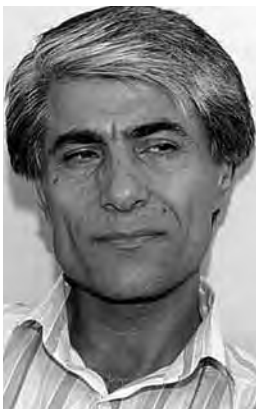

اسدالله شعبانی

است؟!! و یا «سپندگان»- روز عشاق یا عشق ایرانی- در چه روز و ماهی از سال قرار دارد؟! این‌ها مواردی است که به توضیح پاورقی برای مخاطب نیاز دارد.

بعضی از تصویرسازی و ترکیب‌سازی‌ها و استفاده‌های شاعر از ظرفیت معنایی کلمات زیبا است. مثل تصویر زیبایی که در شعر پرواز، صفحه‌ی ۱۰ هست:

«پرواز پرستو
در آینه‌ی آب ترک خورد
در چشم من و پنجره‌ها
خواب ترک خورد...»

و یا چهارپاره‌ی «پله‌های دریا- صص ۱۸ و ۱۹»:

«می‌آمدیم و قایق
لبریز خنده می‌شد
یا موج‌های دریا
دل‌ها پرنده می‌شد
از شوق و شادمانی
فریاد می‌کشیدیم
از پله‌های آبی
انگار می‌پریدیم...»

«پله‌های آبی» استعاره‌ی زیبایی از موج است. شاعر در این شعر با زبانی ساده و تصاویری ملموس خاطره‌ی یک سفر یا گردش دریایی را مطرح می‌کند. خاطره‌ای که چون همسفر با عشق بوده بسیار زیباتر در ذهن عاشق شاعر (یا نوجوان) مانده است.

از مصادیق ترکیب‌سازی‌های زبانی هم می‌توان به «بی‌توترین» اشاره کرد. ترکیبی که دوبار در این مجموعه تکرار شده است: «چه‌قدر بی‌توترینم» در شعر «اندوه اوراشیما» صفحه‌ی ۴۱ و در نیمایی «بی‌توترین»- صفحه‌ی ۵۹.

یا تقابل زیبایی که شاعر در شعر «جدایی- صص ۶۰ و ۶۱» با «برخاستن معشوق» و «نشستن یا سکون روزگار برای عاشق» ایجاد کرده است.

«برخاستی و زمانه بنشست
انگار هر آن‌چه بود گم شد
هر نامه و عکس یادگاری
در موج بلند دود گم شد.»

ب) آثار نامتناسب با گروه سنی مخاطب و یا ضعیف از لحاظ ساختاری و محتوایی:

چهارپاره‌ی «قاچ لیمو- صص ۱۲ و ۱۳» از نظر بار معنوی متناسب با گروه سنی مخاطب نیست. با توجه به فضایی که در شعر روایت می‌شود، شاعر لحظه‌هایی از یک دیدار را روایت می‌کند. ولی با توجه به آن‌چه در بند آخر چهارپاره می‌آورد:

«... دوستی بود و **لرزش دل و دست**
که جهان تازه گشت و رنگین گشت

با همان قاچ کوچک لیمو
تلخی روزگار شیرین گشت»

حسی که در شعر جریان دارد، فراتر از یک محبت یا عاطفه‌ی دوستانه است. چون مخاطب- نوجوان- هنوز در سنی قرار دارد که این‌گونه ارتباطات- بین دو جنس مخالف- با توجه به فرهنگ و عرف رایج در کشور ما، منفی و زودرس تلقی می‌شود، امکان دارد مضمون این مهر تأییدی از جانب شاعر بر آن‌گونه روابط در این سن و سال باشد. بر عکس شعر «همسایه» (صص ۴۲ و ۴۳) که آن هم حکایت از یک برخورد عاشقانه دارد، از آن‌جا که- براساس بیان شاعر- سکوت بستر انتقال احساسات طرفین است، نمی‌تواند پیامدی منفی در پی داشته باشد.

«من و تو با همیم و
همسایه

خانه‌ی ما کنار هم
با هم
توت پیر ایستاده توی حیاط
...
دست‌هامان به کار چیدن توت
دل‌مان در هوای پیوستن
عشقمان: موجی از سلام و سکوت»

عشق در دوران نوجوانی بسیار ساده و بی‌آلایش است. نوجوان عاشق عاقبت‌اندیش نیست. به همین دلیل است که عشق‌های این گروه سنی توأم با آینده‌نگری نیست. بر این اساس وقتی شاعر در دو شعر «باغی همه رنگ- ص ۴۴» و «آخر خط- ص ۴۶» از معشوق گلایه می‌کند که باعث بسته شدن راه پیشرفت او شده است، و یا آرزو می‌کند: «ای کاش تو را ندیده بودم» فضایی یأس‌آلود و بزرگسالانه در شعر به وجود می‌آورد که برای مخاطب نوجوان، سیاه و تلخ است. چون او دوست دارد عاشق باشد و در راه این عشق به زمان و مکان، سود و زیان هم نمی‌اندیشد. ضمن این‌که این نگاه می‌تواند منشأ شکل‌گیری بدبینی‌های عاطفی در عشق دوران جوانی باشد.

«رود،
یک رود بلند
تا کجا؟ جاری بود
نغمه‌اش نغمه‌ی بیداری بود
دشت در پرتو مهر،
جنبشی دیگر داشت
کوه هم شعر مرا باور داشت
که تو ناگاه به من پیوستی
مثل باغی همه رنگ! **راه دریا شدنم را بستی...**»
(باغی همه رنگ- ص ۴۴)

شعر «آخر خط» صفحه‌ی ۴۶:

«... با دیدنت ای غریبه، افسوس
تا آخر خط رسیده بودم
از دیدن تو دلم گرفته،
ای کاش تو را ندیده بودم...»

در فرهنگ و بستر در تعریف نوجوانی آمده است: «نوجوانی انتقال از مرحله‌ی کودکی به بالندگی و کمال است. سازمان بهداشت جهانی نیز دوره‌ی نوجوانی را از ۱۰ تا ۱۵ سالگی تخمین زده است.»[۴] اگر این حدود را هم برای دوران نوجوانی بپذیریم، نمی‌توان طرح چنین تفکرات یأس‌آلودی را برای مخاطب این گروه سنی پذیرفت.

عرفان یکی از زیباترین نمودهای عشق در ادبیات فارسی است. عاشقانه‌های عرفانی هم از پذیرفتنی‌ترین بسترهای بیان عشق در جامعه‌ی سنتی ما هستند. ولی نباید فراموش کرد که عرفان چنان‌که از معنای لغوی‌اش برمی‌آید نیازمند شناخت کافی و کامل معشوق است. نمی‌توان مفاهیم عمیق عرفانی را در مصرع‌ها و بیت‌های کوتاه یک غزل، تنها با تکیه بر زبان ساده‌ی آن آورد. چنان‌که در غزل «سیمرغ» صفحه‌ی ۱۴ همین کلی‌گویی‌ها سبب سستی ارتباط محور افقی و عمودی اثر شده است.

«**آنی** که تو «آن» داری
از دوست نشان داری
....
سبزی همه تن سبزی
رنگ از دل و جان داری
... در بند نمی‌گنجی
نام از همگان داری»

در شعر عرفانی بعضی از کلمات نماد یا رمزند. مثل واژه‌ی «آن» و «آن داشتن» تعبیری است که توصیف و دریافت آن در یک خط نمی‌گنجد. طرح این واژه در شعر بزرگسال هم مستلزم دانستن معنای این واژه و آشنایی مخاطب با ادبیات عرفانی است. چون بسیاری از بزرگسالان هم از دریافت اشاره‌ها و تعبیرات این‌چنینی عاجز هستند.

از منظر دیگر با توجه به این‌که «آن» اصطلاحی عرفانی است، و عرفان برآمده از ادبیات کهن فارسی است، این سؤال مطرح می‌شود که چه‌قدر از مخاطبان نوجوان با ادبیات کهن و کلاسیک فارسی مأنوس‌اند

تا توانایی دریافت چنین اصطلاحاتی را داشته باشند؟!

بی‌توجهی شاعر به کاربرد مناسب حروف اضافه گاه مشکلات تألیفی را در بعضی از شعرها به وجود آورده است. مثل غزل کاش می‌شد، صفحه‌ی ۲۰. در مصرع اول بیت دوم، حرف «ی» از واژه‌ی «زمین» حذف شده است. حذف این حرف نه تنها به بافت دستوری این مصرع لطمه می‌زند، بلکه موجب نقص موسیقایی (سکته‌ی وزنی) غزل هم شده است:

«بهترین گل بر زمین
ایمن از دست زمانی»

(البته این امکان هم هست که مشکل حروف‌چینی یا چاپی باشد!) یا غزل چهاربیتی، همراه، صفحه‌ی ۱۶. حرف اضافه‌ی «به» (در بیت اول) و حرف ربط «که» (در بیت دوم) بدون توجه به شکل مناسب و روان مصرع به کار برده شده است:

«همراه منی، همیشه با من
پیوسته **به** برگ و ریشه با من
لبخند بزن **که** تا بروید
گل گل همه باغ و بیشه با من...»

شیوه‌ی استفاده از حرف اضافه‌ی «به» به شیوه‌ی رایج و غلط مصطلحی باز می‌گردد که در زبان محاوره رایج است. در بیت دوم «که تا» مقلوب شده‌ی «تا که» است که برای روان‌تر شدن موسیقی قلب شده است؛ ولی خود وزن مصرع را ثقیل کرده است. در مصرع سوم (همین غزل) شاعر گوشه چشمی به داستان شیرین و فرهاد دارد؛ اما این اشاره بسیار سطحی و ناموفق است:

«اینک همه تاج عشق با تو
هنگامه‌ی کوه و تیشه با من»

در بیت آخر به نظر می‌آید شاعر می‌خواسته معنایی متناقض نما (پارادوکسیکال) طرح کند:

«با این همه **نشکنی** دلم را
سنگ از تو و هر چه شیشه با من»

اما شاعر به دلیل استفاده‌ی کلیشه‌ای از کلمات، نتوانسته بیت بدیعی خلق کند.

غزل «چشمان آشنا- ص ۳۴» هم غزلی است که با وجود دخل و تصرف‌های شاعر در محور جانشینی کلام، زبانی متمایز دارد:

«چه بهارانه حرف‌ها داری
موجی از سبز تا خدا داری...»

ولی این تصرف در تمام غزل موفق نیست چنان‌که در بیت آخر می‌آورد:

«... من تو را چون پرنده می‌خواهم
که تو **آزادی** مرا داری»

ضمن این‌که شاعر از کلمات و ترکیبات کلیشه‌ای نیز در این اثر استفاده کرده است. مثل: «فراخنا» و «بیگانگی نمی‌زیبد».

شاعر در بعضی از شعرهای این کتاب به دلایلی مثل محدودیت در دایره‌ی واژگانی یا وزنی، از کلمات مترادف به جای واژه‌ی اصلی استفاده کرده است. مثل کاربرد «ساق» به جای «تنه»ی درخت در مثنوی «گِله»: «دل خود را به **ساق درخت**». با وجود فعل «زدن» معلوم نیست منظور شاعر «تکیه دادن» یا «تکیه کردن» به تنه‌ی درخت بوده است، و یا رفتاری مثل «بی‌خیال شدن» یا «دل به دریا زدن»؟! البته هیچ کدام از موارد یادشده با توجه به نحو کلام مناسب نیست. چون اگر منظور صورت نخست باشد فعل زدن مناسب آن نیست. اگر هم تعبیر دوم را در نظر داشته باشد با وجود «ساق درخت» کاملاً بی‌معنا است.

در شعر «همسایه» هم شاعر به جای «شاخه» یا «تنه»ی درخت، «ساق» آورده است.

«توت پیر ایستاده توی حیاط
ساقه‌اش در میانه دیوار»

وقتی حرف از وجود یک «توت پیر» است، نمی‌توان تنه یا شاخه‌ی آن را ساقه فرض کرد.

در همان مثنوی گله بعضی از بیت‌ها به دلیل استفاده از قافیه‌های دم‌دستی- که به تنگنای شاعر در یافتن قافیه‌ی مناسب باز می‌گردد- ضعیف و بی‌ربط به نظر می‌آید:

«... باز هم هم بی‌اعتناییت گل کرد
دلم از دست عاشقی **هل کرد**
خم شدم تامگر سلام کنم
خنده‌ای از لب تو وام کنم
...»

در غزل «آخر خط- ص ۴۶» باز هم شاعر به همین

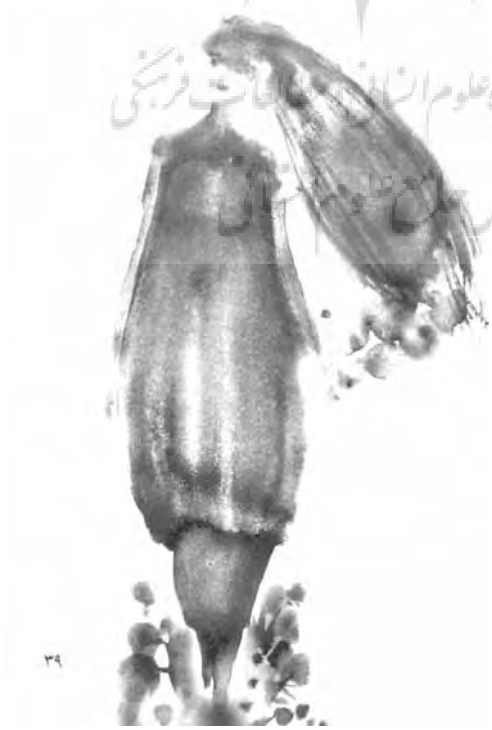

دلیل می‌آورد:

«... در دل **پس از آن‌که** باز گردی
صد نقشه‌ی نوکشیده بودم...»

شاعر باز هم در تنگنای رعایت موسیقی، نحو جمله را به صورتی نامناسب تغییر داده است. در مثنوی ساز «سمینه رود- ص ۵۲» شاعر ترکیبی را به کار برده است که با وجود زیبایی به دلیل داشتن معنای دو پهلو و عدم تناسب با مصرع بعدی، برای مخاطب قابل فهم نیست.

«دست تو کوچک و جوهری بود
زندگی جنگ دیو و پری بود
دست من رنگ و بوی علف داشت
سینه‌ام گوهری در صدف داشت»
دست در این‌جا مجاز است.

«دست جوهری» در فرهنگ فارسی نماد زیبایی است. زیبارویان و پریان هماره دست‌های کشیده، خوش‌تراش، یا جوهری داشته‌اند. البته ترکیب «انگشت جوهری» یا «دستی با انگشتان جوهری» معروف‌تر و مصطلح‌تر است. اما آیا مخاطب این گروه سنی با چنین پیشینیه‌ای آشنایی دارد، تا بتواند ارتباط این مصراع و مصراع بعدی را دریابد؟! در غیر این صورت برداشت مخاطب از مصراع اول «دست‌های آلوده شده به جوهر» خواهد بود. در مورد بیت بعدی این اثر هم با این‌که واژه و یا ترکیب ناآشنایی از این دست ندارد؛ اما بعید است مخاطب دریابد که: «رنگ و بوی علف داشتن دست» کنایه از خلوص و سادگی شاعر در ابراز عشق است. چنان‌که در مصراع دوم با اشاره به «داشتن گوهری در صدف سینه]اش[» بر وجود این صداقت تأکید می‌کند.

علی‌رغم سادگی زبان و زیبایی تصاویر در بعضی آثار کتاب، پایان‌بندی آن‌ها مبهم و ناموفق است. مثل:

«چهارپاره‌ی پله‌های آبی» که با بندی نامفهوم به پایان می‌رسد:

«اکنون کنار ساحل
ماییم و **سنگ** و **شیشه**
ای کاش تا همیشه...
ای کاش تا همیشه...»

«سنگ» و «شیشه» در ادبیات ما بیانگر دو وجود متضاد است. ولی در این‌جا معلوم نمی‌شود قصد شاعر بیان همین تناقض است، یا منظور دیگری دارد؟! چون در بیت بعدی همین بند آرزو می‌کند این فضا برای او تا همیشه بماند. ضمن این‌که مخاطب هرگز در نمی‌یابد که او واقعاً چه مقصودی دارد. آیا می‌خواهد راوی و معشوق تا همیشه در مقابل هم باقی بمانند؟!

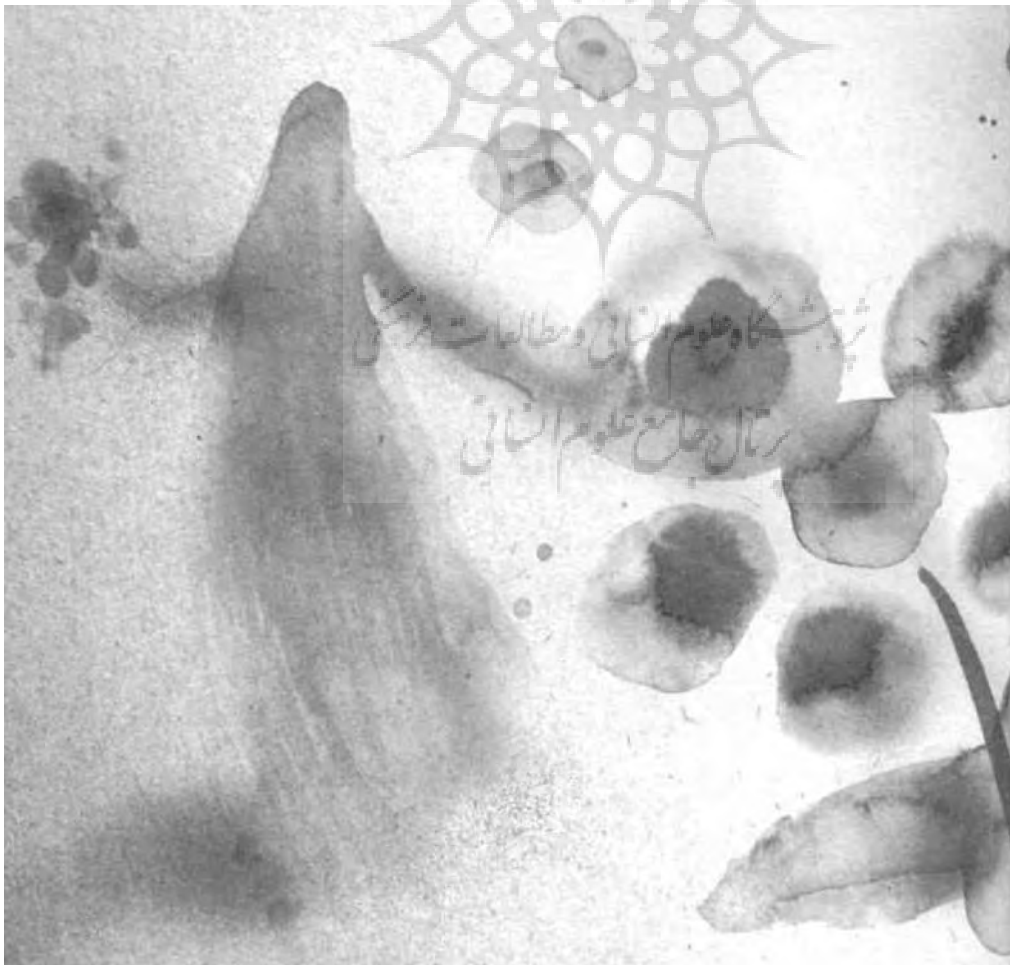

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یا در ادبیات پایانی مثنوی «تنگ بلور- ص ۵۴» به نظر می‌رسد ایجاز لفظی مخل دریافت معنی است.

«... ناگهان کوک شد سه تار دلم
یک نفر رد شد از کنار دلم
تنگی از آب و آسمان در دست
یکی آن را به **سنگ کینه** شکست
کاش تنگ بلور نشکن بود
ماهی قرمزش دل من بود.»

نشانه‌هایی که شاعر از رویدادها و کنش و واکنش ذهنی شخصیت شعر ارائه می‌دهد، آن‌قدر کلی است که معلوم نیست چه ارتباطی بین «عبور کسی از کنار دل» با «شکسته شدن تنگ» و از طرف دیگر آرزوی شاعر برای بودن به جای آن «تنگ» برقرار است؟! سؤال دیگر این است که «تنگ» با کدام «سنگ کینه» و چرا شکسته می‌شود؟!

البته از این دست ابیات که ارتباط محور افقی آن بسیار ضعیف و گاه بی‌معنا است در آثار دیگر این مجموعه بسیار است. مثل این بیت از چهارپاره‌ی قاچ لیمو صفحه‌ی ۱۲:

«خلوتی یافتیم و چایی داغ
هر دو با هم کنار هم بودیم

صندلی‌ها تعارفی نو بود

اندکی در تعارف آسودیم»!!

بعضی از آثار این کتاب هم هیچ جایگاهی در شعر نوجوان ندارند. مثل مثنوی «خواب- صص ۶۲ و ۶۳» که شبیه بسیاری از مثنوی‌های معاصر بزرگسال است:

«خواب دیدم خواب دیدم خواب آب
خواب دریا در غروب آفتاب
موج دیدم موج دیدم موج خون
خطی از تلواسه دیدم تا جنون
خواب دیدم عشق بی‌آغوش را
های های گریه‌ی خاموش را...»

به جز موارد گفته شده، گاه مشکلات موسیقایی نیز در کلام شاعر جلب‌نظر می‌کند.

مثل: بند دوم چهارپاره‌ی «آبی چشمان تو- ص ۳۲»

«خنده‌هایت صورتی
یا به رنگ **آتش** است
چشم‌های آبیت
بستر **آرامش** است»

آتش(ātash را نمی‌توان با آرامش (ārāmesh قافیه کرد. چون حرکت ماقبل روی متفاوت است. (اقوا)

البته بسیاری از آثار این کتاب از نظر موسیقی (وزن) و برخی واژه‌های آشنا تحت تأثیر آثار معاصر بزرگسال است. مثل شعرهای گلی چیدم برای تو صفحه‌ی ۲۲:

«دویدم در زدم گفتم
منم در پشت در واکن
برایت یک گل آوردم
بیا خود را تماشا کن»

که متأثر از وزن نیمایی شعر معروف اخوان ثالث «زمستان» است و عبارت «منم در پشت در واکن» این تداعی را دو چندان می‌کند.

در مجموع کتاب «یک نفر رد شد از کنار دلم» با وجود تمام مشکلات ساختاری و محتوایی‌ای که دارد، به دلیل رویکرد به موضوعی خاص و اهمیت وجود آن برای مخاطب نوجوان قابل توجه است. مشکلات موجود اگرچه از یک‌دستی و موفقیت مجموعه می‌کاهند؛ اما قابل چشم‌پوشی هستند. یعنی بودن این مجموعه بهتر از نبودن آن است. چون بخش قابل توجهی از ضعف‌های کتاب به یافتن شیوه‌ی طرح موضوع‌های عاشقانه برای نوجوانان باز می‌گردد.

پی‌نوشت:

1 - valentine

۲ - مثنوی‌ساز سیمینه رود- همین مجموعه- صفحه‌ی ۵۲

۳ - غزل قو- همین مجموعه- صفحه‌ی ۵۰

۴ - فروغ علی شاهرودی- هم‌سویی ادبیات با تحولات روحی روانی دوره نوجوانی- دفتر پنجم روشنان- صفحه‌ی ۳۶۵